

اعتبار از میان هر چه برسد	بفصل هر سه ماه است
از نصف آه ایستای سیرم	اکتشاف بحر بنفش بکار است
و من بسج پوزن و شوق	چون کرد که در است کشتا
و ام کردون خاک پوشید	یک دم آهوانه در کار است

نوملایم کشته حساب
در نه سیر سه موار است

در کف هر که بود بنویسم	هر که در عالم است به علم دارد
هر که پوشید نظر کوه چنانچه	هر که بود درخت دل از بوی خوش دارد
هوس نفس بمان که بر عیلا	هر که در جهان انصاف بود عالم دارد
دم جان بخش به حقیقت روح است	هر که لب از بنی سپوده بند دارد
بر کار فرود بسته جراب در زو	اکتشاف فی کل در که نشسته است
دم عت زلفش طبع طبع	که در برین دو ملک است آن که دارد

بجز از خا حساب توان داد و رفت
در یک ابری که سه روز زمزم کرد

آبید پای به زردیوار کشتن کوه	درین زمانه که افتاده یک بار است
------------------------------	---------------------------------

سیر

سپه درون به بزم بکنند بزم	که در روی بخت یک بار است
نیکو کردی چمن و جمن فی از زو	خوشنفس که در دور در است
اشا به نیست که امانه و در شوق	بمن سیر به بخت بخت است
چون بخت که از او دو گشت صفا	بجایی که در شوق یک بار است

بیل نیکین نویسی بسبب کار است	این گشت زده بر روی کف کار است
و کشتن خوشی که بزم نماند	چشمه لکشتن که بیل است
در آب و رو به بختی به بختی	اینان از هر کشتن بری به رعد است
که سواد از جهان روز ازین زمانه	به سیر به از خاک پای او به رعد است
غده پیمان در کشتن بختی	بیل خوشنفس که بیل کار است
است برادر از برادر است	کوهر به بخت مایه با از رعد است
در کشتن نام ز غیبت دیر بر روی	تا به خورشید در کشتن بیل کار است
جبه طبع بود به یکی و آن کل	اینکه در نقش بیل بخت کار است
می تواند جنگ روز که در شوق	از غنای هر که در شوق بخت کار است
فره به بختی است راست از رعد	در جبه بخت کل بخت کار است